



محمد هدایت

جامعه‌شناسی رمان سیاسی با نگاهی به سه رمان سیاسی افغانستان



رمان سیاسی بهترین قالب و نوع ادبی برای بیان شرایط سیاسی و اجتماعی و همواره متأثر از زمینه و زمانه خود بوده است. اساساً فلسفه تولد رمان سیاسی در قرن نوزدهم نیز بیان وضعیت سیاسی جامعه و همچنین نمودی از آرزوها و آرمانهای جمعی زمان تولید خود بوده است. در زمانه‌ای که دیگر عرصه‌های بیان و روشنگری تنگ می‌گردد و امکانی برای بازگویی نیست، رمان سیاسی می‌تواند به بسیاری از پرسشها پاسخ بگوید و بسیاری از زوایای تاریک حیات جمعی یک ملت را روشن کند.

ادبیات و هنر به مثابه تولیدات فرهنگی در کشور ما به همان اندازه که از مشکلات شکلی و محتوایی رنج می‌برد، دارای مشکلات بسیار در عرصه‌های نظری و بیرون از خود نیز هست. هر اثر هنری و ادبی به مثابه یک «متن» از زاویه‌های گوناگون قابل تحلیل و بررسی است؛ اما مهمتر از آن مسائل مربوط به فرا متن است که باید به خاطر ارتقای سطح هنر و ادبیات در کشور شناخته شود و تحلیل گردد. تولید آثار هنری و ادبی در افغانستان تا حدودی نسبت به دهه‌های گذشته رشد کرده است؛ اما مطالعات و پژوهشهای نظری در ماحول آثار و تولیدات ادبی و هنری بسیار ضعیف و ناچیز است. در این میان اگر به عرصه ادبیات داستانی و به خصوص رمان و به صورت خاصتر رمان سیاسی نگاهی بیفکنیم تا کنون شاید حتی یک نوشته در مورد مسائل مربوط به حواشی رمان سیاسی در افغانستان به نگارش در نیامده باشد. گرچه رمان سیاسی به اندازه دیگر انواع ادبی از قبیل داستانهای کوتاه و شعر جایگاه چندانی در کشور ما ندارد؛ اما همان تعداد انگشت‌شماری که هست، نیز دارای درونمایه‌های سیاسی قوی و قدرتمندی است که به نحوی توانسته است در غیابت تدوین تاریخ شفاهی و معاصر کشور، نقش اساسی را در انتقال فرهنگ و رویدادهای تاریخی ایفا کند؛ اما تا کنون متأسفانه این نوع ادبی مورد تحلیلهای نظری و آکادمیک قرار نگرفته است.

رمان سیاسی بهترین قالب و نوع ادبی برای بیان شرایط سیاسی و اجتماعی و همواره متأثر از زمینه و زمانه خود بوده است. اساساً فلسفه تولد رمان سیاسی در قرن نوزدهم نیز بیان وضعیت سیاسی جامعه و همچنین نمودی از آرزوها و آرمانهای جمعی زمان تولید خود بوده است. در زمانه‌ای که دیگر عرصه‌های بیان و روشنگری تنگ می‌گردد و امکانی برای بازگویی نیست، رمان سیاسی می‌تواند به بسیاری از پرسشها پاسخ بگوید و بسیاری از زوایای تاریک حیات جمعی یک ملت را روشن کند.

در تاریخ ادبیات جهانی رمانهای سیاسی نقش برآورنده در بیان نشانه‌ها و ساختارهای روابط قدرت سیاسی داشته است. به عنوان مثال «قلعه حیوانات» اثر جورج اورول، «جنگ و صلح» اثر لئو تولستوی، تنها بخشی از شاهکارهای ادبیات جهان است که به موضوعات سیاسی پرداخته و در پس هر اثر دنیایی از مفاهیم سیاسی و معانی ژرف درباره سیاست و ساختارهای قدرت و مسائل اجتماعی نهفته است. اهمیت رمان سیاسی بر خلاف دیگر قالبهای نوشتاری در این است که نویسنده به صورت هنرمندانه و زیرکانه و با تعهد به حقیقت هنری، بسیاری از کژیه‌ها و کژتابیه‌های یک جامعه را در برهه‌ای خاص از تاریخ بیان می‌کند. از این جهت رمان سیاسی نقش

تاریخننگاری بی طرف را بازی می‌کند و ماندگار می‌شود. در افغانستان رمانهایی چون «شوکران در سانتگین سرخ»، اثر حسین فخری، «گردابی» اثر حسین حیدریگی و «کوچه ما» اثر اکرم عثمان، نمونه‌هایی از رمانهای سیاسی‌اند که بیش از دیگر رمانها مورد توجه قرار گرفته‌اند و تا حدودی موفق بوده‌اند.

در این مقاله کوتاه می‌خواهیم به جامعه‌شناسی رمان سیاسی و در اخیر نیز به درونمایه‌های مشترک سه رمان مذکور بپردازیم. به این امید که بایی گشوده گردد در زمینه تحلیل و شناخت آثار ادبی کشور به خصوص رمانهای سیاسی که نقش برآورنده‌ای در انتقال تاریخ و فرهنگ کشور ما داشته است.

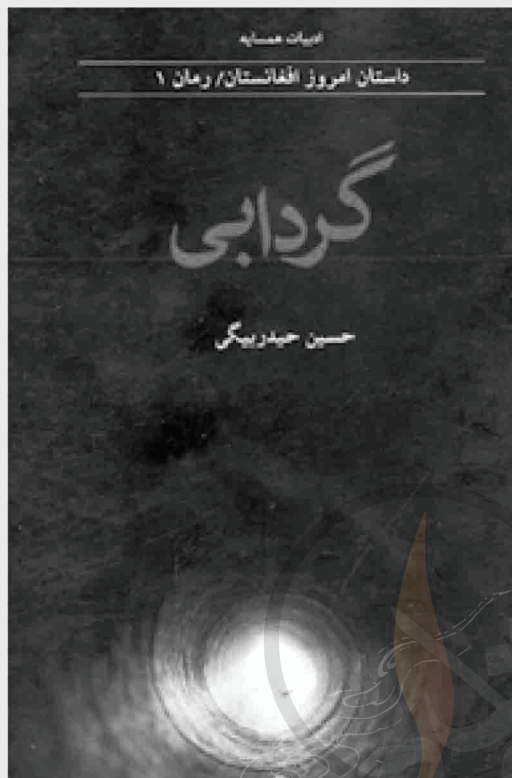
تحریر محل نزاع

جامعه‌شناسی رمان سیاسی از زیرمجموعه جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی ادبیات در مجموع از زیرمجموعه‌های جامعه‌شناسی فرهنگ به حساب می‌آید؛ بنابراین شناخت هریک از این مراحل نقش اساسی در شناخت و تعریف رمان سیاسی دارد.

جامعه‌شناسی در یک تعریف کلی عبارت است از دانشی که به جنبه‌هایی از زندگی انسان و روابط آنها با نهادهایی چون خانواده، جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ و همچنین به علل اجتماعی پدیده‌ها می‌پردازد؛ بنابراین جامعه‌شناسی مثل بسیاری از رشته‌های دیگر علوم اجتماعی و انسانی، ریشه‌ها و انگاره‌های فراوانی را یکدک می‌کشد.

جامعه‌شناسی فرهنگ در برابر جامعه‌شناسی واقعیتهای عینی قرار دارد؛ به عبارت دیگر جامعه‌شناسی واقعیتهای عینی به عوامل مادی و انضمامی پدیده می‌پردازد؛ اما جامعه‌شناسی فرهنگ به عوامل معنوی و روحی پدیده‌ها. از این جهت جامعه‌شناسی فرهنگ به بررسی الگوهای ایدئال و آرمانی (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۷۷) می‌پردازد که این الگوهای اتوپایی نقش اساسی در به وجود آمدن پدیده‌های و رخدادها و فرهنگی دارد.

جامعه‌شناسی ادبیات و هنر در ذیل جامعه‌شناسی فرهنگ قرار دارد؛ بنابراین این شاخه از جامعه‌شناسی از همه بخشهای دیگر آنهم حائز اهمیت و هم سختتر به نظر می‌رسد؛ زیرا در این بخش ما با آرمانها و ایدئالهایی سروکار داریم که شالوده اصلی پدیده‌های فرهنگی و تولیدات هنری را شکل می‌دهد. به همین خاطر تعریف واحد و شناخت منسجم از جامعه‌شناسی ادبیات و جایگاه این رشته در میان دانشهای علوم اجتماعی تا حدودی غیر ممکن می‌نماید. بدین ترتیب جامعه‌شناسی ادبیات تعریف واحد و یکدستی ندارد؛ بلکه به تعداد شاخه‌ها و زوایای گوناگون آن می‌توان تعریف ارائه کرد. این موضوع



هستیم؛ ولی از آنجا که این تحقیقات مشحون از قضاوتها و پیشداوریهای معمول است و به لحاظ روشی از هیچگونه قاعده‌ای پیروی نمی‌کنند؛ لذا به شناخت آن بزرگان چندان کمکی نمی‌کنند.

یکی از دلایلی که تاکنون نوشته‌ها و تحقیقات صورت گرفته با زبانهای دیگر درباره بزرگان و ادبی ما مورد توجه قرار می‌گیرند، ولی تحقیقات انجام یافته به زبان فارسی به آن پیمانه مورد توجه قرار نمی‌گیرند، همین امر است. حتی آثاری که در دهه‌های گذشته از سوی جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان خارجی درباره قرآن به عنوان یک متن صورت گرفته است، بسی بحث‌انگیزتر و شناخته‌شده‌تر از آثاری بوده‌اند که از سوی مسلمانان درباره قرآن صورت گرفته‌اند.

شاخه دیگر از جامعه‌شناسی ادبیات مربوط به روشی است که در آن جامعه‌شناسان با الهام از روش انتقادی به متن و معنای آن توجه می‌کنند. در این شیوه صرف نظر از نویسنده، خواننده، محیط شکل‌گیری متن، نحوه توزیع و تولید متن و... تنها به خود متن به عنوان یک موضوع برای گفتگو از واج‌شناسی گرفته تا معناشناسی توجه می‌شود. آنچه تحت عنوان روش فیلولوژیک مشهور است و تا کنون برای مطالعه متون مقدس از آن کار گرفته شده است نزدیک به این روش است. نگاه فیلولوژیک ساختارهای متن را تنها از لحاظ

مسئله ما را کمی مشکل می‌کند. در این صورت پرسش اصلی که جامعه‌شناسی ادبیات چیست، پاسخ مناسب نخواهد یافت. در عین حال یکی از معروفترین تعریفها از جامعه‌شناسی ادبیات این است که «جامعه‌شناسی هنر و ادبیات شاخه‌ای از دانش جامعه‌شناسی است که ساخت و کارکرد اجتماعی هنر و ادبیات و رابطه میان جامعه و هنر و ادبیات و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند» (فاضلی، فصلنامه علوم اجتماعی: ۱۱۰).

در جامعه‌شناسی ادبیات از چند وجه می‌توان نظر انداخت. جامعه‌شناسی تولید و توزیع، جامعه‌شناسی خوانش و تفسیر و جامعه‌شناسی زمینه‌های شکل‌گیری اثر ادبی و هنری. در جامعه‌شناسی تولید و توزیع متن به مسائلی چون چاپ، نشر، توزیع، اشکال هنری به کار رفته در ادبیات و بسته‌بندی آثار، مورد توجه قرار می‌گیرد. جامعه‌شناس از این جهت به جامعه‌شناختی ادبیات می‌پردازد که چرا یک اثر ادبی یا هنری در ردیف آثار پرفروش و مورد توجه عموم قرار می‌گیرد و چرا دیگر آثار به این موفقیت دست نمی‌یابند. در این شاخه از جامعه‌شناسی ادبیات به مجموعه‌ای از بررسیهای جامعه‌شناختی درباره چاپ، پخش و دریافت و پذیرش آثار ادبی اکتفا می‌گردد. نماینده این دیدگاه، «روبر اسکاریت» فرانسوی است که اهم آرای خود را در کتاب جامعه‌شناسی ادبیات مطرح کرده است و در آن به مقولاتی چون تولید، توزیع و مصرف کتاب می‌پردازد (فاضلی، فصلنامه علوم اجتماعی: ۱۲۰).

جامعه‌شناسی ادبیات گاهی از این جهت مورد توجه قرار می‌گیرد و عده‌ای را به خود مشغول می‌کند که به بررسی متون ادبی و ساختارهای متنی یک اثر می‌پردازد. از این جهت آثار ادبی در مقام نشانه‌ها و فرامودهای آگاهی جمعی و دگرگونیهای آن می‌پردازد. در این نوع پژوهش جامعه‌شناختی ادبی عمدتاً به بررسی تاریخ‌زندگی نویسنده، محیط زندگی و نحوه شکل‌گیری ذهنیت او پرداخته می‌شود. یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این گروه لئو لووتال، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه برکلی است (گلدمن، جامعه‌شناسی ادبیات: ۱۴۹).

بیشترین تحقیقات در جهان فارسی زبانها درباره ادبا، شعرا و هنرمندان در همین زمینه صورت گرفته است. به عنوان مثال امروزه آثار زیادی درباره شعرای بزرگی چون مولانا، حافظ، سعدی و دیگر بزرگان ادب و هنر صورت گرفته است که از این زاویه به آنها دیده‌اند؛ اما نباید نادیده انگاشت که اکثر پژوهشها در این زمینه خارج از قواعد جامعه‌شناختی و روشهای شناخته شده در این رشته بوده است. ما امروزه با انبوهی از تحقیقات و پژوهشها درباره بزرگان ادب و هنر زبان فارسی مواجه



بافتارهای ادبی مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ اما تمام این مباحث لفظی و واژگانی در پرتو تأثیر جامعه و آیینهای اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

اما بخش دیگر و بحث دیگر در جامعه‌شناسی ادبیات که البته مهمترین بخش نیز هست، مطالعه و تلاش برای شناخت زمینه ازورای متن است. در این بخش از جامعه‌شناسی ادبیات به خصوص رمان سیاسی آنچه اهمیت می‌یابد، ساختارهای حاکم بر ذهن و زمان نویسنده است. رمانها از این جهت تنها متون ادبی که برای سرگرمی و لذت بردن به کار آیند نیستند. بلکه نحوه دیگری از تاریخ و تاریخ نویسی هستند.

حتی به یک معنی می‌توان ادعا کرد که آثار ادبی و هنری از جمله رمان سیاسی می‌تواند بسی بهتر از یک اثر تاریخی محض بیانگر حقایق تاریخی باشد؛ زیرا آثار هنری و ادبی علاوه بر اینکه به دنبال بیان واقعیتها و رخدادها هستند، به دنبال کشف ارزشهای انسانی و به دنبال ماندگاری آن ارزشها نیز هستند. هنر و ادبیات در کل به صورت مستقیم به دنبال بیان واقعیتها نیست و هدف اصلی آن نیز بیان پدیده‌ها به صورت مستقیم نیست؛ بلکه به دنبال بیان عوامل فرهنگی و معنوی پدیده‌ها به صورت غیر مستقیم و هنرمندانه و حقیقت‌جویانه است.

رمز و رازی که در هنر و ادبیات استفاده می‌شود همواره آن را از ریاکاریها و دروغ‌پردازیها دور نگه می‌دارد؛ زیرا تولیدگران متون ادبی و هنری در دنیایی از ارزشهای انسانی رشد کرده‌اند که دروغ و اغراقهای کاذب در مورد پدیده‌ها و اشخاص را نشانه سقوط انسانیت می‌شمارند. همین نکته است که رمان سیاسی را ماندگارتر از متون صرفاً تاریخی می‌کند. اکنون رمانهایی چون «قلعه حیوانات»، «کشتن مرغهای مقلد»، «خشم و هیاهو»، «فرانک اشتاین» و... بسی ماندگارتر و گویاتر از روایتهای تاریخی است که در آن زمانها به قصد نگارش تاریخی به انجام رسیده‌اند.

بنابراین آنچه در این نوشتار دارای اهمیت است و می‌خواهیم رمان سیاسی را از آن جهت مورد مطالعه قرار دهیم، نوعی بازتابی است که از رمان سیاسی بر می‌خیزد؛ به عبارت دیگر هدف ما از مطرح کردن بحث جامعه‌شناسی رمان سیاسی در این مقاله کوتاه این است که جنبه‌های روایتگرانه رمانهای سیاسی در افغانستان را مورد توجه قرار دهیم. در راستای تحقق این هدف و اینکه ادبیاتی هرچند ناقص در این زمینه تولید گردد، از نظریه «بازتاب واقعیت» به مثابه چارچوب نظری بحث استفاده می‌کنم. همچنین قابل یادآوری است که سه اثر مطرح در حوزه رمان سیاسی در افغانستان محور اصلی بحث ما خواهند بود که به عنوان نمونه‌های موردی تعیین شده‌اند. آن سه اثر عبارتند از: شوکران اثر حسین فخری، گردابی اثر حسین

حیدریگی و کوچه ما اثر اکرم عثمان.

رمان سیاسی و بازتاب واقعیت

یکی از مهمترین نظریه‌ها در جامعه‌شناسی ادبیات به خصوص رمان سیاسی، نظریه «بازتاب واقعیت» است. این نظریه که برخاسته از دیدگاههای مارکسیستی بود برای نخستین بار توسط جورج لوکاچ مطرح شد. لوکاچ با الهام از این اندیشه مارکسیستی که اقتصاد زیربنای همه چیز از جمله فرهنگ است، معتقد بود که فرهنگ نیز به مثابه یکی از روبناها، بازتاب‌دهنده ساختارهای زیرین جامعه یعنی اقتصاد و عامل اصلی شکل‌دهنده ساختارها و روبناهای اجتماعی است.

از نظر او از میان برگاهای انبوه فرهنگ که ادبیات بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، می‌توان واقعیتهای نهفته در جامعه را مشاهده کرد. بدین ترتیب ادبیات و هنر و به خصوص رمان سیاسی آینه تمام‌نمای رخدادها و پدیده‌های اجتماعی است. لوکاچ بازتاب واقعیت در رمان را نقاشی واقعیتها می‌داند که ذهنیت خالق اثر خلق می‌کند، نه عکاسی واقعیتها (هادوی و تسلیمی، ۱۳۹۱: ۵۷). به دلیل اینکه از نظر او رمان و هر اثر هنری دیگر توسط ذهنیت انسانها و برداشتهای ذهنی آنها از واقعیت خلق می‌شود؛ بنابراین نمی‌تواند به کلی عکس و تصویر تخلف‌ناپذیر واقعیتهای اجتماعی و ساختارهای اقتصادی جامعه باشد.

نکته مهم دیگری که در نظریه بازتاب واقعیت لوکاچ مهم است این است که هر اثر هنری هرگز نه خود منفرد است و نه بازتاب‌دهنده یک پدیده منفرد و واحد؛ بلکه اثر هنری و ادبی به منزله روح جمعی و نیز بازتاب‌دهنده شعور جمعی است. این نکته از آنجا بر می‌خیزد که لوکاچ تحت تأثیر تفکر مارکسیستی به زیربنا و روبنا باور داشت و فرهنگ را به طور کلی و رمان را به طور خاص تولیدشده در تعاملات اجتماعی می‌دانست. از این رو رمان و به خصوص رمان سیاسی از آن جهت اهمیت می‌یابد که روح حاکم بر سرنوشت جامعه و وجدان جمعی یک ملت را به خوبی بیان می‌کند.

از نظر لوکاچ، هر فرد دارای فردیت صرف نیست بلکه نماینده یک تیپ یا طبقه است، او «معتقد است که فرد نمونه‌وار است، نه از آن جهت که میانگین آماری خصوصیات فردی قشر یا طبقه‌ای است، بلکه بدان سبب که در وجود او در شخصیت و سرشت او ویژگیهای واقعاً نمونه‌وار سرنوشت عام طبقه، در عین حال به شیوه صحیح عینی و نیز همانند سرنوشت فردی او نمودار می‌شود» (هادوی و تسلیمی، ۱۳۹۱: ۵۹). از نگاه لوکاچ هر فرد نماینده طبقه خاص خود و فرد نوعی اجتماعی است که متعلق به آن اجتماع است.

نظریه رئالیستی لوکاچ بعدها توسط «لوسین گلدمن»

تحت عنوان «ساختگرایی تکوینی» مطرح شد و تکامل پیدا کرد؛ اما بنیادهای اصلی نظریه گلدمن نیز همان چیزهایی بود که لوکاج مطرح کرده بود. اکنون جامعه‌شناسی رمان به خصوص رمان سیاسی را بدون در نظر گرفتن ساختارهای اجتماعی که متن در آن تولید شده است، نمی‌توان به درستی مطالعه و فهم کرد. حداقل آن چیزی که من می‌خواهم در این نوشتار و در ساختار بحران‌زده افغانستان بر آن تأکید کنم، همین رویکرد جامعه‌شناختی ادبی است.

از این نگاه رمان سیاسی به مثابه شاخه‌ای مهم از ادبیات که بیانگر ساختارها و واقعیت‌های اجتماعی زمان خود است، چند محور را بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر چند محور اساسی را که می‌توان از درون رمان‌های سیاسی بیرون کشید و رمان‌های سیاسی به نحوی و امدار آنها هستند عبارتند از: ایدئولوژی حاکم، ساختار قدرت و شعور جمعی. همه اینها زیربنای فرهنگ نیستند که رمان سیاسی بخشی از فرهنگ به حساب می‌آید؛ بلکه ساختارهای فرهنگی‌اند که واقعیت‌های اجتماعی یک جامعه و یک ملت را بیان می‌کنند.

اگر بخواهیم درباره نظریه بازتاب واقعیت روشن‌تر سخن بگویم، هدف این است که من نمی‌خواهم مانند لوکاج و مارکسیست‌های اولیه دقیقاً اقتصاد و شیوه تولید را زیربنا و دیگر فراورده‌های بشری را تماماً روینا در نظر بگیرم و مطالعه خویش را بر بنیاد این نظریه بنا کنم. جامعه‌شناسی ادبیات و به خصوص جامعه‌شناسی رمان سیاسی به همین سمت کشیده شده است که با الهام از نظریه‌های کسانی چون لوکاج راه خود را رفته است. از این نگاه نظریه بازتاب واقعیت هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ کاربردی تا حدودی می‌تواند چارچوبی برای مطالعه و نقد رمان سیاسی باشد؛ اما نه از آن جهت که با نگاه مارکسیستی نگریده شود؛ بلکه از آن جهت که نگاه نسبتاً عمیق به ساختارهای اولیه‌ای که رمان در آن تولید شده است، نظر دارد. از همین نگاه به عنوان یک روش و چارچوب نظری برای مطالعه یک رمان سیاسی و برای شناخت زمان و زمینه‌های حاکم بر تولید آن، نظریه بازتاب واقعیت مفید واقع می‌شود.

در اینجا به طور نمونه می‌خواهم به ایدئولوژی، ساختار قدرت سیاسی و شعور جمعی از دریچه چند رمان سیاسی تولیدشده در افغانستان نگاهی بیندازم. رمان‌هایی چون «گردابی» اثر حسین حیدریگی، «کوچه ما» اثر اکرم عثمان و «شوکران» اثر حسین فخری، سیاسیت‌ترین رمان‌هایی‌اند که تقریباً در یک مقطع خاصی از تاریخ به نگارش درآمده‌اند؛ ولی همگی متأثر از ساختارهای سیاسی و اجتماعی دوران خود و هرکدام نوعی خاصی از سرنوشت طبقه متعلق به خود را بیان می‌کند؛ زیرا

هرکدام از نویسندگان به مثابه فرد نمونه‌وار و نماینده نوعی طبقه متعلق به خویش است. جالب این است که در هریک از رمان‌های انتخاب شده پس‌زمینه‌های ذهنی، تاریخی و شعور جمعی مردمان این سرزمین به خوبی انعکاس یافته است. حتی می‌توان اگر نام نویسنده هریک از رمان‌های فوق را حذف کنیم، با خوانش متن اصلی درمی‌یابیم که این رمان متعلق به کدام عصر و زمانه و بازتاب‌دهنده کدام طیف و کدام کتله اجتماعی و سیاسی است. درست به همین خاطر است که نظریه بازتاب واقعیت تا حدودی می‌تواند چارچوبی مفید برای مطالعه و نقد رمان‌های سیاسی باشد.

ذکر این نکته نیز در اینجا خالی از فایده نیست که نمی‌توان رمان‌های سیاسی تولیدشده در افغانستان را منحصر به همین سه رمان کرد؛ بلکه رمان‌های زیادی در افغانستان خلق شده‌اند که دارای صبغه سیاسی هستند؛ ولی به طور خاص سه رمان ذکرشده دارای معیارهایی هستند که آنها را بیش از دیگر آثار با عالم سیاست نزدیک می‌کند.

الف. رمان سیاسی و بازتاب ایدئولوژی

ایدئولوژیها قالبهای فکری و عقیدتی هستند که شالوده نظامهای سیاسی را پی‌ریزی می‌کنند. تا زمانی که ایده‌های نظامهای سیاسی بر ذهنیت عمومی رخنه نکنند و ذهنیت عمومی را به نحوی به تسخیر خویش درنیابند، نمی‌توانند به صورت انضمامی قد علم کنند. ایدئولوژیها همان نقشه‌های تا حدودی انتزاعی هستند که ابتدا در ذهن معماران یک نظام سیاسی شکل می‌گیرند و به مرور در ذهنیت عامه تبدیل به باور می‌شوند و آنگاه تبدیل به نظامهای سیاسی و اقتدارهای دارای وجود انضمامی می‌گردند.

اصطلاح ایدئولوژی برای نخستین بار در اواخر قرن هجدهم همزمان با عصر روشنگری در فرانسه مورد استعمال قرار گرفت و نگاه مثبتی درباره آن وجود داشت. مارکس در نیمه‌های قرن نوزدهم برای اولین بار به جنبه‌های منفی ایدئولوژی توجه کرد و آن را مرادف با خیالات و آگاهیهای کاذب دانست. نادرستی آگاهیهای ایدئولوژیک از نگاه مارکس از آن جهت بود که ایدئولوژی را یک سری باورهای انتزاعی و خیالی می‌دانست که همواره جدا از واقعیت‌های زندگی انسان تبدیل به باورهای مطلق و بدون چون‌وچرا می‌گردند.

وقتی باورهای انتزاعی از طریق سازوکارهای ایدئولوژیک تبدیل به حقایق ابدی و ازلی می‌شوند، خودبه‌خود نظامهای توتالیتسر و خودکامه را به وجود می‌آورند و منجر به اقتدارهای مطلقه می‌گردند؛ اما به مرور خود سلوک و آرمان مارکس تبدیل به ایدئولوژی گردید و پیروان مارکس هیچ ابایی نداشتند که خود را پیرو ایدئولوژی مارکسیسم بنامند. امری که به گمان بسیاری،

از این نگاه رمان سیاسی به مثابه شاخه‌ای مهم از ادبیات که بیانگر ساختارها و واقعیت‌های اجتماعی زمان خود است، چند محور را بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر چند محور اساسی را که می‌توان از درون رمان‌های سیاسی بیرون کشید و رمان‌های سیاسی به نحوی و امدار آنها هستند عبارتند از: ایدئولوژی حاکم، ساختار قدرت و شعور جمعی. همه اینها زیربنای فرهنگ نیستند که رمان سیاسی بخشی از فرهنگ به حساب می‌آید؛ بلکه ساختارهای فرهنگی‌اند که واقعیت‌های اجتماعی یک جامعه و یک ملت را بیان می‌کنند.



رمانهایی چون «گردابی» اثر حسین حیدریگی، «کوچه ما» اثر اکرم عثمان و «شوکران» اثر حسین فخری، سیاسیت‌ترین رمانهایی اند که تقریباً در یک مقطع خاصی از تاریخ به نگارش درآمده‌اند؛ ولی همگی متأثر از ساختارهای سیاسی و اجتماعی دوران خود و هر کدام نوعی خاصی از سرنوشت طبقه متعلق به خود را بیان می‌کند؛ زیرا هر کدام از نویسندگان به مثابه فرد نمونه‌وار و نماینده نوعی طبقه متعلق به خویش است. جالب این است که در هر یک از رمانهای انتخاب شده پس‌زمینه‌های ذهنی، تاریخی و شعور جمعی مردمان این سرزمین به خوبی انعکاس یافته است.

مارکس شخصاً از آن به شدت نفرت داشت؛ اما واقعیتی بود که در حدود یک قرن را در برگرفت و ایدئولوژی مارکسیسم نیمی از جهان را با همین نام و عنوان تسخیر کرد و زندگیهای زیادی را تبدیل به جهنم کرد.

امروزه بار دیگر ایدئولوژی جنبه منفی پیدا کرده و حتی برخی از سخن‌پایان ایدئولوژی گفته‌اند که واقعیت این است که هنوز ایدئولوژیها نظامهای سیاسی را به وجود می‌آورند و هدایت می‌کنند. امروزه هیچ نظام سیاسی و هیچ گفتاری نیست که میرا از وجود ایدئولوژی و باورهای ایدئولوژیک باشد. به همین خاطر شناخت ایدئولوژیها و در نهایت شناخت نظامهای سیاسی و به خصوص عقیده‌های فکری و انتزاعی نظامها همچنان از اهمیت برخوردار است و رمان سیاسی تولیدشده در درون یک نظام سیاسی و در فضایی که یک ایدئولوژی خاص نفس می‌کشد، نقش اساسی در شناخت قالبهای فکری و ایدئولوژیها دارد.

شناخت ایدئولوژی حاکم بر مناسبات اجتماعی و سیاسی یکی از مهمترین نیازهای تاریخی و فرهنگی هر نسلی است. اگر بخواهیم ایدئولوژی حاکم هر دوره را بشناسیم بیش از هر عرصه دیگر باید به ادبیات و هنر همان دوره مراجعه کرد؛ زیرا ادبیات و هنر از آنجا که واقعیتها را توأم با خیال و به صورت غیر مصرح بیان می‌کند، همواره از گزند اغراقها و تملقات رایج و در نهایت از دروغ مصونتر است. به همین خاطر اتکا به چنین آثاری نیز منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ به عنوان مثال وقتی قلعه حیوانات جورج ارول را می‌خوانیم بیش از هر متن دیگر در شناخت نظام کمونیستی دوران او قابل اعتمادتر و در عین حال حتی گویاتر و روشنتر نیز هست.

اگر بخواهیم درست به مناسبات اجتماعی و سیاسی عصر استالین وقوف بیایم، هیچ متنی بهتر از قلعه حیوانات ما را یاری نمی‌رساند. ایدئولوژی عصر استالینی بیش از حد تمامیت‌خواه، مطلق‌انگار و اقتدارطلب بود. وقتی جورج ارول نام رمانش را قلعه حیوانات گذاشت، هیچ یک از کمونیستها متوجه کنایه عمیق و ویران‌کننده جورج ارول نشد؛ بلکه بعدها فهمیدند که قلعه حیوانات همان بهشت برینی است که مارکسیسم برای انسانهای ترازوین ساخته است.

این رمان سیاسی مهم و تأثیرگذار در حقیقت توصیف و بیانگر آرمانها و ایده‌های همین بهشت‌ترین کمونیستی بود. قلعه حیوانات بیش از آنکه به مناسبات اجتماعی و واقعیتهای عینی نظر داشته باشد، باورها و بنیادهای نظری یک نظام سیاسی را نشانه گرفته بود. به همین خاطر بیش از آنکه نقد واقعیتهای اجتماعی به حساب آید، نقد ایدئولوژی مارکسیسم بود.

رمانهای سیاسی غالباً نه تنها نقش مکتوب سازی تحولات و رخدادهای اجتماعی را دارند بلکه به نحوی تدوین فلسفه زندگی روزمره نیز هستند. به همین خاطر کسانی که به قالب رمان و به خصوص رمان سیاسی روی می‌آورند، معمولاً افراد تحصیل کرده و صاحب اندیشه یک جامعه هستند. حتی از یک نگاه کسانی که به شعر و دیگر قالبهای هنری و ادبی روی می‌آورند، غالباً افراد سطحی و با تحصیلات و مطالعات نسبتاً پایینی هستند؛ اما کسانی که به رمان نویسی و نگارش در قالب رمان روی می‌آورند، افرادی هستند که احساس می‌کنند، دیگر قالبها جوابگوی ایده‌های بزرگ فلسفی‌شان نیستند.

موضوع شناخت ایدئولوژی سیاسی برای رمان نویس از آن جهت اهمیت دارد که ایدئولوژیها تبدیل به باورهای عام و غیر قابل نقد می‌گردند. به همین خاطر در رمان سیاسی سعی می‌گردد که باورهای ایدئولوژیک تعمیم یافته مورد نقد و ابرام قرار گیرند. ایدئولوژی کمونیسم تا زمانی که رمانهای سیاسی از جمله رمان قلعه حیوانات به نگارش در نیامده بود، به مثابه باورهای منسجم و نظام یافته، یک‌تاز میدان بود؛ اما زمانی که جورج ارول قلعه حیوانات را نوشت، به شدت اعتبار کمونیسم در افکار عمومی سقوط کرد و پس از آن دیگر آن چنان رنگی برای ذهنیت عمومی نداشت.

با توجه به آنچه گفته شد، هر یک از رمانهایی چون گردابی، شوکران و کوچه ما به بهترین وجه ممکن چهره ایدئولوژی زمانه خود را عریان می‌سازند. گرچه در نحوه بیان و شرح ایدئولوژی هر کدام روش منحصر به فرد خود و زبان خاص خویش را دارد.

ب. رمان سیاسی و بازتاب ساختار قدرت سیاسی
بازتاب ساختار قدرت سیاسی و عملکردهایی که از ساختارها سر می‌زنند یکی از مهمترین کارکردهای رمان سیاسی است؛ به عبارت دیگر اگر برای نقد یک فلسفه سیاسی و بنیادهای تئوریک یک نظام سیاسی نیاز به نگارش هزاران کتاب فلسفی و نظری است، برای شناخت کارکرد یک نظام سیاسی، خواندن یک رمان سیاسی منتقدانه کافی است. رمان سیاسی گاهی ممکن است ریشه‌ها و بنیادهای نظامهای سیاسی را نیز هدف قرار دهد؛ اما آنچه به بهترین وجه ممکن مورد نقد از سوی رمان سیاسی نویسنده قرار می‌گیرد، کارکردها و عملکردهای یک نظام سیاسی است. انتظار از رمان سیاسی آن بیش از آنکه بنیادها و شالوده‌های فکری و در کل اندیشه سیاسی یک نظام را مورد نقد قرار دهد این است که وجود انضمامی یک نظام سیاسی را بازگو کند و بخشهای ناگفته آن را آشکار سازد. بسیاری از رمانهای سیاسی شخصیتها و سؤدهای خود را از افراد و رخدادهای واقعی الهام می‌گیرند و درباره وقایع زندگی سیاسی افراد یک جامعه به نگارش درمی‌آیند.



اکثر رمانهای سیاسی به صورت غیر مستقیم به ساختار قدرت و نهادهای درون قدرت سیاسی بیشتر توجه می‌کنند و یکی از مهمترین انگیزه‌های خواندن و حتی یکی از مهمترین دلایل زنده ماندن رمانهای سیاسی پس از گذشت سالها، شناخت نظامهای سیاسی و عملکرد آنهاست. از آنجا که دستگاه سیاست همواره دست به اغراق و بزرگ‌نمایی در نقش و عملکرد خویش می‌زند و از همه امکانات و توانمندی خویش در راستای برآنت تاریخی خود استفاده می‌کنند، هنر و ادبیات در کل و رمان سیاسی به صورت خاص بهترین محمل برای فهم و درک عملکرد یک نظام سیاسی و حتی بهترین راه برای قضاوت در مورد نظامهای سیاسی است؛ زیرا در رمان سیاسی، نویسنده معمولاً دست به جعل شخصیت‌های فرضی و خیالی می‌زند که در عین خیالی بودن، واقعیت‌ترین شخصیت نیز می‌تواند باشد؛ زیرا نویسنده بدینوسیله می‌خواهد شخصیت‌های بازیگر زمان خویش را بازسازی و بازنمایی کند. این بازنمایی که گاهی خیلی پیچیده است و غیر قابل استناد برای سیاستگران، بعدها نقش تاریخی خود را ایفا می‌کند. بدین ترتیب نوع پارادوکسی که در هنر و ادبیات وجود دارد، خود بهترین تفسیر از نقشها و عملکردها می‌تواند باشد.

ج. رمان سیاسی و بازتاب شعور جمعی

شعور جمعی تنها وسیله و جایگاه مشروعیت بخش پدیده‌های واقعی و تاریخی است؛ به عبارت دیگر شعور و وجدان جمعی دستگاهی است که رفتارها و ایده‌های انسانی و رخداد‌های اجتماعی را پذیرفتنی و یا نپذیرفتنی می‌سازد. به همین خاطر توجه به «لوگوس سنترسم» در عصر یونان باستان و کلان روایت‌های شکل گرفته در عصر مدرن و خرد انتقادی در عصر ما بیانگر نقش اساسی خرد و شعور جمعی است. اگر بخواهیم ماهیت هر رخداد و پدیده‌ای را بشناسیم باید در ابتدا به خرد جمعی و شعور جمعی دوران آن مراجعه کنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم. بدین ترتیب رمان سیاسی نه تنها گفتمانهای مسلط و ساختارهای حاکم بلکه بسترهای آنها را نیز نشان می‌دهد.

هیچ گفتمانی مسلط نمی‌گردد و هیچ ایدئولوژی بر سرنوشته آمده‌ها حاکم نمی‌گردد و هیچ ساختاری در یک جامعه نهادینه نمی‌گردد؛ مگر آنکه زمینه‌ها و بسترهای استیلا و هژمونیک شدن آنها در باورهای عمومی و شعور جمعی شکل بگیرد. شعور جمعی وقتی به تسخیر ایدئولوژیها و نظامهای سیاسی درمی‌آید، دیگر راهی برای نقد و گفتگو باقی نمی‌ماند؛ زیرا هرگونه نقد وارد کردن به ایدئولوژی و قدرت حاکم به دلیل اینکه از سوی شعور جمعی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، ناکام می‌شود.

شعور جمعی به دلیل سیال بودن مفاهیم و پدیده‌ها هیچگاه ثابت و قایم بر روی یک‌یک موضوع نمی‌ایستد؛ لذا در عین حالی که همیشه همه چیز ثابت و آرام می‌نماید، به گفته مارکس چیزی از درون فهم عمومی سر بر می‌آورد و وضعیت موجود را به چالش می‌کشد. این تضاد دیالکتیکی محمل‌هایی را برای ظهور و بروز جستجو می‌کند و هنر و ادبیات همواره بهترین محمل برای شکل‌گیری تضادهای درونی است. رمانهای سیاسی از گذشته‌های بسیار دور این نقش را به عهده داشته و همواره شعور جمعی را آگاهانه بازتاب می‌دهد.

درونمایه‌های مشترک رمانهای سیاسی در افغانستان

رمانهای سیاسی موجود در افغانستان و به خصوص سه رمان انتخاب شده در این مقاله علی‌رغم تفاوت‌های اساسی در شیوه بیان و انگیزه‌های روایت‌گری، به لحاظ درونمایه اصلی و محتوای داستان، دارای نقاط اشتراک اساسی است. کوچه ما اثر اکرم عثمان، شوکران اثر حسین فخری و گردابی اثر حسین حیدریگی، هر سه به دنبال نوعی روایت تاریخی نزدیک به حقیقت‌اند. هر سه رمان علی‌رغم تفاوت‌های بیانی و شکلی به دنبال نوعی اعتراض به شیوه رسمی تاریخنگاری کشور هستند. به همین خاطر بیشترین دغدغه اصلی این سه رمان بیان سستم، نابرابری، رنج، فقر و مصیبت است. برای اینکه به درستی به درونمایه‌های مشترک و دغدغه‌های همسان هر سه رمان سیاسی دست یابیم، به چند محوری اساسی مشترک به طور نمونه در آنها می‌پردازیم، وگرچه اشتراکات بسی بیشتر از آن



چیزی است که ما انتخاب کرده‌ایم:

الف. ستم و نابرابری نهادی شده

بیان ستم و نابرابری بدون هیچ دغدغه‌ای درونمایه رمانهای سیاسی تولیدشده در افغانستان را شکل می‌دهد. نویسندگان رمانهای سیاسی هیچ تکلفی را در بیان ستم و نابرابری تحمل نکرده‌اند؛ زیرا همانگونه که هر رخدادی در این سرزمین با ستم و نابرابری عجین است، بیان آن نیز مشحون از تلخیهایی است که ناخودآگاه ستم و نابرابریها را تداعی می‌کند. دیالوگها اکثراً تلخ و گزنده است؛ چون کمتر دیالوگی است که به نحوی خشونت ناشی از نابرابری و تبعیض را تداعی نکند.

«... سه محصل پیرامون جوان زردرنگ حلقه می‌زنند. یکی دست او را می‌گیرد و فریاد می‌زند:

- از کدام فاکولته هستی؟

- از شرعیات.

- نامت چیست؟

- عبدالرحمن.

- خوشحال سیلی محکمی بر رویش می‌زند و دستور می‌دهد:

- بزنی تا می‌توانی بزنی.

جوان زیر ضربات مشیت و لگد و سیلی ناله سر می‌دهد. صمد از جایش برمی‌خیزد. به سوی خوشحال می‌رود و فریاد می‌زند: «رفیق خوشحال کشتیش.»

خوشحال دست صمد را پس می‌زند و با خشونت می‌گوید: «نمی‌کشم آدمش می‌کنم. هنوز یک هفته از انقلاب نگذشته که دشمنی اینها شروع شده. مرتجع ضد انقلاب» (فخری، ۱۳۹۱: ۶۲-۶۴).

در این یک دیالوگ کوتاه چند عنصر اصلی وجود دارد که همگی به نحوی اوج ستم و نابرابری را در ذهن تداعی می‌کنند: جوانان تازه به دوران رسیده و متکی به قدرت (صمد و رفقا)، جوان سرکش (عبدالرحمن) و معترض، تکیه‌گاه قدرت (حکومت کمونیستی)، ایدئولوژی حاکم و محکوم (که از واژه رفقا و مرتجع فهمیده می‌شود). و...

جالب این است که هنوز یک هفته از انقلاب و برپایی حکومت کمونیستی نگذشته که دست اندرکاران آن بساط ظلم و نابرابری را به منظور حفظ قدرت و هژمونیک ساختن ایدئولوژی خود پهن کرده‌اند؛ در حالی که حکومتها ستمگر و استبدادی که بر شالوده ظلم و نابرابری استوار بوده‌اند، به طور طبیعی همواره دستی در ستم داشته‌اند.

شوکران حتی در آخرین صفحات با جملات غم‌انگیز و یأس‌آوری به پایان می‌رسد که همگی نشانی از ظلم و نابرابری به همراه دارند: «... زمستان است. برف آرام‌آرام می‌بارد. شهر

زیر چادر سفیدی پوشیده شده، تنها چیزی که سیاهی می‌زند، زاغها هستند که از این چنار به آن چنار می‌پرند. باد می‌وزد. کوههای آسمایی و شیردروازه به هنگام طوفان زوزه می‌کشند. دریای کابل شرشر آرام و شرمناکی دارد. درون کوچه‌ها و خانه‌های ویرانه و متروک تفنگداران لانه کرده‌اند و آشفستگی و پریشانی در چهره‌ها نقش بسته است...»

رمان گردابی نیز در آخرین صفحاتش دیالوگی قریب به مضمون رمان شوکران را یادآوری می‌کند: «قومندان که به هوش می‌آید، دست می‌کشد به پس سرش، از جاگاهش بلند شده می‌گوید: «یک لحظه دمبوره زن؛ به گپهایم گوش کن. آن مردک زنده است. صورتش را پوست کردم. زیاد و غوغا می‌کرد. من زبانش را بریدم. زیاد و غوغا می‌کرد و بعد به سوراخ کوه فرستادم و یک خشاب مرمی را رویش خالی کردم؛ ولی او زنده است. نمرده. شوخی نمی‌کنم، او زنده است. وقتی به طرف دره می‌آمدم، پایین‌دست از دنبالم آمد؛ او هم دوید و من هم دویدم. فریاد زدم. به من نزدیک شد و با زبان بریده و پوست سر و صورتش به پس سرم زد و با صورت افتادم و دیگر از خودم تا حالا خبر ندارم.»

هر دو رمان با قصه‌پردازی ظلم و ستم ختم می‌شوند. ولی نه قصه‌های ظلم و ستم تاریخی که بنیاد هستی این سرزمین را شکل می‌دهد؛ بلکه اولی از ستم حکومت انقلابی مارکسیستی-سختن می‌گوید و دومی از ستم جبهه مقابل رژیم کمونیستی، یعنی مجاهدین؛ اما ظلم تاریخی و نابرابریهای نهادی شده در تاروپود این سرزمین از ورای همین دیالوگها به خوبی دیده می‌شود. دیگر نیازی نیست که درباره آنها سخن سرائی و قصه‌پردازی شود. رمانهای سیاسی اکنون تداعی‌گر این معنی است که ظلم و نابرابری در این سرزمین برچیده نمی‌گردد بلکه رنگ عوض می‌کند.

ب. احساس حقارت و رنج مدام انسان افغانستانی

احساس حقارت و رنج از سر و روی تک‌تک واژگان رمانهای سیاسی تولیدشده در افغانستان می‌بارد. تقریباً همه رمانهای سیاسی ما کالبدی روح و ناموزون ملتی را به نمایش می‌گذارد که آدم‌ها در آن دچار رنج ابدی و حقارت دائمی‌اند. رمان تاریخی - سیاسی «کوچه ما» اثر اکرم عثمان با قصه‌پردازی نیمه واقعی و نیمه خیالی تاریخی را بر می‌سازد که در آن جز رنج و حقارت انسان، چیزی دیگری از جنبه‌های مختلف زندگی انسانی دیده نمی‌شود: «... نلای آب کوچه ما که از دیرگاه به تصلب شرابین گرفتار شده بودند به همت عبدال نلدوان بار دیگر به کار افتادند و از گلولی خشکیده‌شان آب پغمان جاری گشته بود.

ولی برای سهراب موجی هیچ چیزی تغییر نکرده بود.

کماکان با نیم نان و نیم نفس کفشهای کهنه مردم را با برنده و دروش و تار و سوزن مرمت می‌کرد. بر زندگی او آمدورفت قوانین، گذر سالها و فصلها و آمدوشد حکومتها اثر نمی‌کرد. گفتی او خارج از زمان به دنیا آمده بود و روزگار، کاری به کار او نداشت...

این بار دموکراسی می‌خواست از دری دیگر وارد شود و روزگار کندپو و خیره‌سر را گول بزند. قریب به یک قرن بود که سر دموکراسی به سنگ خورده بود...

هنوز تا سر منزل مقصود راه نا کوبیده درازی باقی بود. تسطیح این راه دشوار از کوچه ما از دکان سهراب موچی آغاز می‌شد که برای پاهای پر آبله تاریخ پاپوش درست می‌کرد و در ضمن برای عروسی زلیخا و امین که تازه از راه رسیده بودند آمادگی می‌گرفت» (عثمان، ۱۳۹۲: ۶۷۵-۶۷۷).

اینها آخرین جملات رمان دو جلدی و قطور «کوچه ما» است که از رنج مدام قصه می‌کند و دورنمایی از خوشبختی و سعادت در این سرزمین نمی‌بیند. کوچه ما همان نماد سرزمینی به نام افغانستان است که ملتی در آن زندگی می‌کند؛ اما هیچ تغییری در زندگی آنان حاصل نمی‌گردد. در آخرین جمله به کنایه از عروسی زلیخا و امین سخن می‌گوید که گویا تاریخ برای آنان نیز پاپوشی خواهد ساخت که تا کنون برای نسلهای قبلی ساخته است. این عروسی، خود، چیزی نیست جز پاپوش دوختن برای دو نفر که رنج و حقارت تقدیر ابدی آنهاست.

رمان «گردابی» اثر حسین حیدریبگی نیز با مضمون رنجی به نگارش درآمده است که نتیجه سیاست است. هرگونه خشونت و رنجی که در این رمان انعکاس یافته است، همگی از نتایج سیاستهایی‌اند که تا کنون در پیش گرفته شده و سرنوشته غم‌انگیزی برای مردمان این سرزمین رقم زده است.

«... در این کوهستان وامانده هم نمی‌گذارید که زندگی کنیم؟ شرب شرب سم اشتراها و قاطرها و کودکی که می‌افتد و از پالان اشتر به روی خاکهای کنار راه و جیغ می‌زند و هیچکس هیچ صدایی را نمی‌شنود. هیچکس به دنبالشان نگاه نمی‌کند و افسار اشتراها را می‌کشند و دور می‌شود قافله. او می‌ماند و بادهای وحشی که از شانه‌های کوه بابا می‌آید شاید یا از دیگر دوردستها. زوزه‌های گرگ از دوردستها و سکوت راه به دنبال کوچیها و کودک خفته کنار بوته‌های وحشی و احساس می‌کند که چقدر بیابان است، زوزه است، گرگ است و بادهای وحشی که به صورتش می‌خورد، چقدر کاروانهایی که دور شده‌اند و کسان بسیاری جا مانده‌اند و او جا مانده است با رد چکه‌های خونی که از لنگ تفنگچیهای کوچیها به زمین می‌چکیدند و دانه‌های اشکی که از چشمان کوچکش به خاک رسیده‌اند» (حیدریبگی، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۵).

ج. بازنمایی نابسامانی سیاسی

بازتاب نابسامانی سیاسی یکی دیگر از درونمایه‌های مشترک رمانهای سیاسی در افغانستان است. این موضوع نه تنها در رمان سیاسی بلکه در تمام انواع ادبی و هنری این سرزمین تبلور یافته است؛ اما رمانهای سیاسی در افغانستان یکسره گلابه و شکوه از نابسامانیهای سیاسی است: «... هنوز امتحان سمستر اول آغاز نشده که باز شروع می‌شود. همینکه گنجشکان از شاخه‌های درخت کنار پنجره صنف ما می‌پرند، صدای شعارها و فریادها نزدیک و نزدیکتر می‌گردد:

- مرگ بر قاتلان سه عقرب.

- مرگ!

- ما دموکراسی قلابی نمی‌خواهیم.

- نمی‌خواهیم.

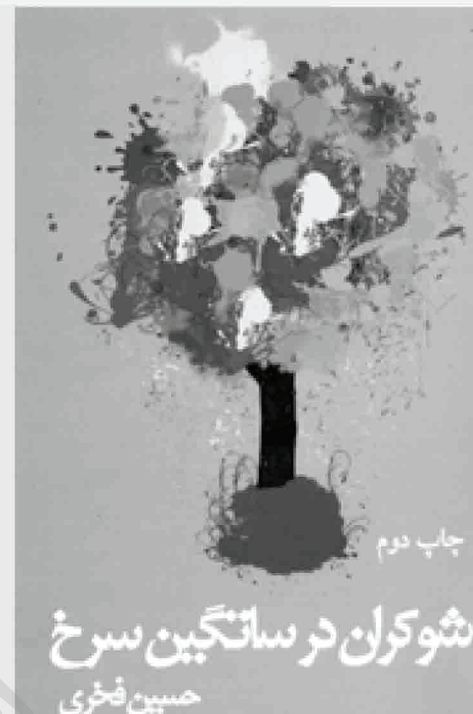
سروصدا و فریاد در دهلیز می‌پیچد. نفسم قید شده است، دلم می‌لرزد. ناگهان اصابت لگدی دروازه صنف ما را به شدت بر دیوار می‌کوبد. اسد با دهان کف کرده، چهره سرخ و عرقناک و رگهای برجسته در چوکات دروازه نمایان می‌شود. مشت‌های گره کرده‌اش را بالا می‌برد و فریاد می‌زند: برآید. وحید مثل فنر از جا می‌پرد. کسی نمی‌تواند درنگ کند. میان هم‌صنفیها خود را پنهان می‌کنم. سیل تظاهرکنندگان همچون خس و خاشاکی مرا با خود به بیرون می‌کشاند...» (فخری، ۱۳۹۱: ۱۶).

جملات و واژگان این قسمت مملو از نابسامانی سیاسی و هیجانات ناشی از این نابسامانیها و بی‌نظمیهاست. این بخش تقریباً اولین صفحات رمان شوکران را تشکیل می‌دهد. هرچه پیش می‌روی هیچ روزه‌ای در این رمان دیده نمی‌شود. همه جا و همه وقت بلوا و آشوب است. حتی آخرین جملات این رمان با مهاجرت شخصیت اصلی داستان پایان می‌یابد. مهاجرت به این خاطر است که دیگر جایی برای ماندن نیست و همه جا را وحشت و بی‌نظمی فرا گرفته است.

«... مثل اینکه توفان شده است. باید داخل قلعه بروم، نه توفان نمی‌گذارد. همیشه توفان مرا به این طرف و آن طرف برده است. این دنیا توفانی بیش نبوده است و ما آدمها چونان خار و خاشاک در آن می‌چرخیده‌ایم؛ چونان کفهای روی گردابیها. مثل مردهگان روی گردابی. اوه تازه می‌بینم. چقدر دیدم زیاد شده است. هنوز هم مردگان می‌چرخند. روی گردابی می‌چرخند...» (حیدریبگی، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

در این قسمت رمان گردابی که به نظر می‌رسد گر بزرگراه اصلی رمان است، نویسنده فضای بی‌نظم و نابسامان کشور و سرگردانی انسان افغانستانی را به درستی به تصویر می‌کشد. توفان شاید بهترین واژه‌ای است که نویسنده برای بیان نابسامانی سیاسی برمی‌گزیند و اتفاقاً شرایط و وضعیت را به

رمانهای سیاسی موجود در افغانستان و به خصوص سه رمان انتخاب شده در این مقاله علی‌رغم تفاوت‌های اساسی در شیوه بیان و انگیزه‌های روایتگری، به لحاظ درونمایه اصلی و محتوای داستان، دارای نقاط اشتراک اساسی است. کوچه ما اثر اکرم عثمان، شوکران اثر حسین فخری و گردابی اثر حسین حیدریبگی، هر سه به دنبال نوعی روایت تاریخی نزدیک به حقیقت‌اند. هر سه رمان علی‌رغم تفاوت‌های بیانی و شکلی به دنبال نوعی اعتراض به شیوه رسمی تاریخنگاری کشور هستند.



خوبی با این واژه توصیف می‌کند.

«محمود مستری، کپی‌کش ماهر سازمان ملل متحد در افغانستان آهن سرد می‌کوفت. عراده‌ای که برای کپی‌کشی به او سپرده شده بود چنان اوراق، کج و کور، دودزا و روغن خور بود که با هیچ چکش، چه خفیف و چه شدید آخ نمی‌گفت و راست نمی‌شد.

کار او را سرکرده‌ها خراب کرده بودند که هر یک بالذات چون عراده‌ای قراضه بودند و با هیچ تدبیری راست نمی‌شدند. آنها تافته‌های جدا بافته از یکدیگر بودند که انساج و تاروپود و نخ و نقش‌شان هرگز با هم نمی‌خواندند. مرغ تک‌تک آنها یک لنگ داشت و هر یک با نخوت تمام خر خودش را دلدل می‌خواند و مدعی بود صراط‌المستقیم همان است که مرکب رهوار خودش در آن جفتک می‌اندازد و ارغه می‌دود»

(عثمان، ۱۳۹۲: ۲۶۷).

د. رؤیای صلح و جهانی‌سازی از خشونت

رؤیای صلح و جهانی‌سازی از خشونت یکی از مهمترین دغدغه‌های نویسنده رمان سیاسی در افغانستان است. در رمانهای سیاسی تولیدشده در خراب‌آبادی به نام افغانستان هیچگاه از صلح و امنیت خبری نیست. نویسنده گاهی تنها در رؤیا و خیال خود به صلح و جهانی‌سازی از خشونت نظر می‌افکند و آن را مزمره می‌کند؛ اما هرگز به آن نمی‌رسد.

«... دمبوره را می‌گیرد، کاسه‌اش را روی زانو می‌گذارد. دست می‌کشد بر تارهایش و پلکها را می‌خوایاند. کلکهایش به شور می‌آیند و صدای تارها اوج می‌گیرد...»

... پدر می‌گفت: همینجا بمان، کسی پیدا می‌شود که بیاید با تو زندگی کند. این قلعه را از دست نده، یادگار پدر بزرگت است» (حیدریگی، ۱۳۸۸: ۳۵).

در این قسمت گرچه شخصیت داستان در همانجا می‌ماند؛ اما فقط در آرزوی یک آینده موهوم و مالکیت بی‌معنی. در آمدن از تنهایی آرزویی است که برایش هدیه می‌شود؛ ولی هیچگاه تحقق پیدا نمی‌کند و همواره به مثابه یک رؤیا باقی می‌ماند.

سخن آخر

جامعه‌شناسی رمان سیاسی یکی از مهمترین انواع ادبی است که نه تنها از جهت هنری و ادبی دارای اهمیت است، بلکه از جهت سیاسی و مطالعات فرهنگی و به خصوص تاریخنگاری نیز مهم است. رمان سیاسی بیش از آنکه رسالت هنری و ادبی

داشته باشد و فایده ذوق را افاده کند، نوعی نگاه به پدیده‌های سیاسی و نوعی روایت از تاریخ یک جامعه است. رمان سیاسی همواره بازتاب دهنده پدیده‌ها و رخداد‌های سیاسی و بیانگر مسائل مهم سیاسی زمان و زمینه خود است. نظریه بازتاب واقعیت را به هر زبانی قرائت کنیم، رمان سیاسی را در محور روایت پدیده‌ها و رخداد‌های سیاسی یک جامعه قرار می‌دهد. از آنجا که تاریخنگاری همواره در سیطره ارباب قدرت است و شیوه تاریخ‌نویسی را نیز آنها تعیین می‌کنند، اشتباه و انحراف در مسیر تاریخ همواره محتمل است. به خصوص در کشوری مثل افغانستان که تا کنون هم تاریخنگاری و هم شیوه تاریخنگاری معیوب بوده است، روایت تاریخ به زبان رمان سیاسی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است؛ زیرا زبان و شیوه روایت رمان سیاسی می‌تواند با تعهد به حقیقت، زبان و شیوه تاریخ‌نویسی تنیده در تخیلات ایدئولوژیک را به چالش کشیده و روایت یکدست و واقعی از پدیده‌های تاریخی ارائه کند.

سه رمانی که در این نوشتار به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند، هرچند از لحاظ زبان و شیوه روایت کمی متفاوتند؛ ولی درونمایه‌های اصلی و دغدغه‌های آنها مشترکند. در این میان زبان رمان «کوچه ما» نزدیک به زبان تاریخ شفاهی است؛ ولی در مجموع در زمره رمان سیاسی قرار می‌گیرد و بسیاری از وقایع و رخدادها را با زبان هنری و داستانی بیان می‌کند.

دو رمان «گردابی» و «شوکران» دارای زبان کاملاً هنری و تخیلی‌اند؛ ولی در بازتاب واقعیت‌های نهفته در زمان و زمینه خود موفق هستند. در مجموع هر سه رمان نمونه‌های خوبی از روایت‌های تاریخ معاصر افغانستان به شمار می‌روند و نقش براننده‌ای در بیان واقعیت‌ها و حقایق دارند؛ بنابراین کمک شایانی به جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان امروز می‌کنند.

منابع

- حیدریگی، حسین. (۱۳۸۸). گردابی. تهران: انتشارات افراز.
- عثمان، اکرم. (۱۳۹۲). کوچه ما. جلد دوم. تهران: انتشارات عرفان.
- علیزاده، عبدالرضا و دیگران. (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی معرفت. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فاضلی، نعم‌الله. درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات و هنر، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره‌های ۷. دانشگاه علامه طباطبائی.
- فخری، حسین (۱۳۹۱). شوکران در ساتگین سرخ. چاپ دوم. کابل: انتشارات امیری.
- گلدمن، لوسین. جامعه‌شناسی ادبیات. مترجم: محمدجعفر پوینده. انتشارات هوش و ابتکار.
- محدثه هادوی و تسلیمی، علی. (۱۳۹۱). تحلیل داستان «حاجی آقا»ی صادق هدایت بر اساس نظریه بازتاب واقعیت. فصلنامه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات. سال چهارم. شماره اول.